وصف خورشيد به «شب پرة اعمي» نرسد

رضا مختاري

اشاره

از اين ناچيز خواسته‌‌اند كه در وصف حضرت صدّيقة طاهره، انسيّة حوراء، فاطمة زهرا «سَلاَمُ الله وَرُسُلِهِ وَمَلاَئِكَتِهِ عَلَيهَا وَعَلَي أَبِيهَا وَبَعلِهَا وَبَنِيهَا» مقاله‌اي بنگارم.

بي هيچ تعارفي تعارفي بايد بگويم: «چه نسبت خاك را با عالم پاك؟» و «أينَ الثُريّا و أينَ الثَّرَي؟»، من و امثال من، چگونه مي‌توانيم دربارة كسي كه خداي سبحان و پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) و ائمّة هدي (عليهم السلام) او را معرفي و وصف کرده اند، سخن بگوييم؟ و خلاصه «وصف خوشيد به شب پرة اعمي نرسد!»

از سوي ديگر، نمي‌خواهم از فضيلت و منزلتِ قلم زنانِ دربارة حضرتش محروم بمانم و فيضي نبرم، به ناچار، از باب «ألقِ دلوَك في الدِلاء» نه دربارة وصف و عظمتِ آن يگانة عالَم، بلكه دربارة پاره‌اي از حوادث و وقايعِ زندگيِ عادي و سياسي او، اين مقالة بسيار ناچيز را مي پردازم و رانِ ملخي به محضر سيّدة زنان عالم تقديم مي دارم:

جَاءَتْ سُلَيْمَانَ يَوْمَ الْعَرْضِ هُدْهُدَةٌ

أَهْدَتْ إلَيْهِ جَرَادًا كَانَ فِي فِيهَا

وَأَنْشَدَتْ بِلِسَانِ الْحَالِ قَائِلَةً

إنَّ الْهَدَايَا عَلَي مِقْدَارِ مُهْدِيهَا

دربارة زندگي سياسي و مبارزاتي حضرت صدّيقة طاهره (عليها السلام) زياد سخن گفته و مطلب نوشته‌اند. بنابراين، براي روشن شدن پاره‌اي از مبهمات و پرهيز از تكرار مكرّرات، بهتر است در اينجا سؤالاتي را مطرح كنم تا اهل فن دربارة آنها بحث و تحقيق كنند، هر چند جسته گريخته راجع به آنها پژوهش كرده و سخن گفته‌اند. براي برخي از آنها هم پاسخي در حد بضاعت خود يا از سخن بزرگان ذكر مي‌كنم:

1ـ مطالبات حضرت صدّيقه طاهره (عليها السلام) از ابي‌بكر علاوه بر رفع يد از خلافت و واگذاري آن به اميرالمؤمنين (عليه السلام) چه چيزهايي بود؟

الف) ارث خود از اموال شخصي پيامبر (صلّي الله عليه وآله وسلّم )

ب: فدك؛

ج: صدقات رسول الله (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) ؛

د: سهم خيبر؛

ه‍ : سهم ذي القربي از غنائم جديد.

آيا حضرت فاطمه (عليها السلام) همة امور فوق را مطالبه كرد يا برخي را؟

2ـ خطبة معروف به فدكيّه مربوط به كداميك از مطالبات بالاست؟

مسلّماً مطالبة ارث رسول خدا (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) درآن هست. علاوه بر آن آيا در خصوص فدك، آن حضرت جداگانه با ابوبكر محاجّه كرده است؟ چطور در متن خطبه از «فدك» با همين تعبير، سخني نيست و عمدة احتجاج در خصوص ارث است. هرچند راويان زمان ايراد آن را پس از منع فدك مي‌دانند.(1)

3ـ در صورتي كه بگوييم در خطبة فدكيّه، مطالبة فدك به عنوان «ارث» بوده است، چه چيزي باعث شد كه آن حضرت، از باب ارث آن را مطالبه كند با اين كه پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) در زمان حياتش فدك را به او بخشيده بود و پيش از وفات پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) دراختيار حضرت صدّيقه (عليها السلام) قرار داشت؟

4 ـ خطبة فدكيّه چند روز پس از رحلت رسول خدا (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) ايراد شده است( 2 )؟

5 ـ چرا در آن خطبه غرّا به صراحت سخني از غصب خلافت و اعتراض به آن نيست؟ آيا كار از كار گذشته بوده است؟ آيا براي محكوم كردن خليفه، موضوع ارث كاراتر بوده است؟ و چطور در آن خطبه، استشهادي به حديث غدير و مانند آن ديده نمي شود؟ هرچند توبيخ شديد مهاجر و انصار و شمّه‌اي از فضايل حضرت امير (عليه السلام) در آن موجود است.

6ـ چرا حضرت امير (عليه السلام) در دورة خلافت خود، فدك را برنگرداند؟

7ـ ماجراي حمله به بيت و احراق يا تهديد به احراق، چند روز پس از وفات پيامبر (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) روي داد؟ قبل از ايراد خطبه فدكيّه يا بعد ازآن؟

8 ـ مدفن مطهّر حضرت زهرا (عليها السلام) كجاست؟ آيا درست است كه مدفن آن حضرت در بيت او واقع در شرق مسجد و شمال حجرة پيامبر (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) مي‌باشد؟( 3 )

9ـ مسلّماً براي اعتراض به دستگاه خلافت، حضرت زهرا (عليها السلام) شبانه غسل، كفن و دفن شدند و خواستِ آن حضرت و نيز اميرالمؤمنين (عليهما السلام) بر اخفاي قبر مطهّر بوده است؛ ولي آيا بنا و خواسته معصومين (عليهم السلام) به عنوان سندي براي نارضايي حضرت صدّيقه (عليها السلام) از خطبه در همة دوران ها و اعصار، بر مخفي ماندن قبر تا ظهور حضرت حجّت ـ عجّل الله تعالي فرجه ـ بوده است؟ يا همان طور كه قبر حضرت اميرمؤمنان (عليه السلام) سال ها مخفي بود، ولي پس از رفع خطر و حصول غرض از اخفا، ائمّة هدي (عليهم السلام) محل قبر را مشخص كردند و خود و شيعيان به زيارت آن قبر مطهّر شتافتند، در مورد قبر حضرت صدّيقه (عليها السلام) هم پس از مسجّل شدن غضب پارة تن رسول الله (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) بر خليفه و تأمين اين هدف عالي، ديگر داعي بر اخفاي قبر نبوده و ائمّه (عليهم السلام) مردم را به محلّ قبر مطهّر دلالت مي‌فرموده‌اند؟ يا اين كه فقط نادراً و براي خواصّ اصحاب محلّ آن را مشخّص كرده‌‌اند؟

10ـ آيا حوادث هولناك و دردآور پس از وفات پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) در همين خانه ـ كه محلّ قبر حضرت صدّيقه (عليها السلام) و متصل به مسجد و حجرة پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) است ـ رخ داد؟ برخي از اشكال ها به اين موضوع را چگونه بايد پاسخ داد؟ از جمله فضل بن روزبهان در نقد سخن علاّمه حلّي درباره احراق بيت گويد:

«من أسمج ما افتراه الروافض هذا الخبر ، وهو إحراق عمر بيت فاطمة[ (عليها السلام) ] ... و ذلك لوجوه سبعة :

الأول : إن بيت فاطمة[ (عليها السلام) ] كان متصلاً ببيوت أزواج النبيّ ، ومتّصلاً بالمسجد وقبر النبيّ[ (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) ] ، وهل كان عمر يحرق بيوت النبيّ[ (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) ] والمسجد والقبر المكرم؟! نعوذ بالله من هذا الاعتقاد الفاسد؛ لأنّ بيوتهم كانت متصلةً معمولةً من الطين والسعف اليابس، فإذا أخذ الحريق في بيت، كان يحترق جميعَ البيوت والمسجد والقبر المكرّم.(4)

همچنين محمّد الياس عبدالغني در مقام ردّ دفن در بيت و تأييد دفن در بقيع مي‌نويسد:

«توفّيتْ سيّدةْ نساء أهل الجنّة فاطمة [ (عليها السلام) ] في بيتها الذي كان بجوار حجرة أُمّ المؤمنين عائشة و دفنتْ في البقيع، و قيل: دفنتْ في بيتها، و القول الأوّل هو الراجح والمعتمد. و يدلّ علي ذلك يلي:

أوّلاً: أنّ فاطمة[ (عليها السلام) ] كانتْ تستحيي أن تُحمَلَ بعد الوفاة كما يُحمَل الرجالُ بأن يُطرح عليها الثوب فيصف جسدها الشريف، و لَمّا رأتْ هودجاً عملتْه أسماء بنت عميس لتحمل فيه للدفن أوصتْ أن تحمل فيه بعد أن تموت، كما روي عن أُمّ جعفر أنّ فاطمة بنت رسول الله (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) قالت لأسماء بنت عميس: «يا أسماء إنّي قد استقبحت ما يصنع بالنساء. أنّه يطرح علي المرأة الثوب فيصفها». قالت أسماء: «يا ابنة رسول الله، ألا أُريك شيئاً رأيتُه بأرض الحبشة». فدعت بجرائد رطبة فحنَّتها، ثمّ طرحت عليها ثوباً. فقالت فاطمة [ (عليها السلام) ]: «ما أحسن هذا و أجمله! تعرف به المرأة من الرجل، فإذا أنا مِتُّ فاغسليني أنتِ و عليّ و لا

تُدْخِلي عَلَيَّ أحداً..». فلمّا توفّيت فاطمة [ (عليها السلام) ] جعلتْ لها أسماء مثل هودج العروس و قالت: «أمرتني فاطمة[ (عليها السلام) ] أن أصنع ذلك لها.»

و روي ابن شبة أيضاً أنّ فاطمة [ (عليها السلام) ] قالت: «إنّي لأستحيي من جلالة جسمي إذا أُخرجتُ علي الرجال غداً». و كانوا يحملون الرجال كما يحملون النساء، فقالت أسماء بنت عميس رضي الله عنها: «انّي رأيت شيئاً يصنع بالحبشة فصنعت النعش» فاتّخذَ بعد ذلك سُنَّة.

وقد روي عن ابن عيّاش أنّ فاطمة[ (عليها السلام) ] أوّل من غُطِّي نعشُها من النساء في الإسلام ثمّ بعدها زينب بنت جحش صنع ذلك بها أيضاً.

و بهذا ثبت أنّ فاطمة [ (عليها السلام) ] كانت تَعْرِفُ بأنّه تحمل من البيت بعد الموت لتدفن في البقيع لذا كانت تستحيي أن تحمل مثل الرجال، فلمّا أخبرتُها أسماء بنت عميس بها يستر جسدها الشريف أثناء التشييع، حسَّنتْ ذلك، و لمّا توفّيتُ عملتْ لها أسماء هودجاً لتحمل فيه للدفن.

و لو كان المقرَّر دفنها في بيتها الذي توفّيت فيه لم يكن هناك ما يقتضي أن تستحيي فاطمة[ (عليها السلام) ] من حملها مثل الرجال و أن يُعمل لها هودج».(5)

نيز مرحوم آية الله كمره‌اي در كتاب ملكة اسلام همين ايراد را به علاوه ايراد ذيل بر دفن در بيت، مطرح كرده‌اند:

دفن آن پيكر مطهّر در خانه‌اش مناسب نبوده است؛ زيرا قبر هميشه در معرض ديد و پيش چشم فرزندان صغير و كودكان عزيز آن بانوي بزرگ واقع مي‌شده و همواره داغ آنان را تازه مي‌كرده است. بنابراين، دفن در بيت از جنبة عاطفي نمي‌تواند توجيه شود( 6 ).

شايد بتوان بر اين اشكال افزود: با توجه به زندگي روز مره در بيت، نمي‌توان دفن در بيت را توجيه كرد؛ زيرا با توجه به احترام فوق العادة امير مؤمنان عليه افضل صلوات المصلّين براي همسر، و فرزندان براي مادر خود، زندگي در خانه‌اي كه قبر در آن است و موضع آن هم عمداً مخفي نگه‌داشته مي‌شود و معيّن نيست تا احترامش حفظ شود، مناسب نيست.

پاسخ همه اين اشكالات ـ با اين كه حضرت زهرا (عليها السلام) در بيت خود و در جوار رسول الله (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) دفن شده‌اند ـ آن است كه:

حضرت اميرالمؤمنين (عليه السلام) و خانواده پس از رحلت پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) ، در خانة ديگري ـ غير از خانة متصل به مسجد و حجرة پيامبر (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) ـ كه در غرب بقيع و از آنِ حضرت علي (عليه السلام) بوده است، زندگي مي‌كرده‌اند و حوادث هولناكِ پس از وفات پيامبر (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) در آن خانه اتفاق افتاده است. شواهد وجود چنين خانه‌اي براي حضرت امير (عليه السلام) عبارت اند از:

الف) بنا به نقل سمهودي در وفاء الوفا، ابن شبّه يکي از قديمي ترين مدينه شناسان گويد:

«و اتّخذ عليُّ بن أبي طالب بالمدينة دارين؛ إحداهما دخلت في مسجد رسول الله ـ صلّي الله عليه [وآله] وسلم ـ و هي منزل فاطمةَ بنت رسول الله ـ صلّي الله عليه [وآله] و سلم ـ التي تسكن فيها، و الأخري دار عليٍّ[ (عليه السلام) ] التي بالبقيع، و هي بأيدي ولد عليٌّ[ (عليه السلام) ]».(7)

ب) ابن نجّار از برخي نقل مي‌كند:

«رأيت قبر الحسن بن عليّ بن أبي طالب[:] في فم الزُقاق الذي بين دار نبيّه[ (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) ] و بين دار عليّ بن أبي طالب[ (عليه السلام) ]».(8)

ج) سمهودي درباره موضعي مي گويد:

«و أظنّه في موضع دار عليّ بن أبي‌ طالب[ (عليه السلام) ] الذي اتّخذه بالبقيع».(9)

د) درباره تخريب حجرة فاطمه (عليها السلام) به دستور وليد، نقل كرده‌اند كه حسن بن حسن و همسرش فاطمة بنت الحسين (عليهم السلام) مجبور به ترك آن حجره و منتقل به خانة اميرالمؤمنين (عليه السلام) شدند:

«فخرجوا منه حتّي أتوا دار عليّ [ (عليه السلام) ] نهاراً».(10)

بنابراين، مسلّم است كه حضرت امير (عليه السلام) خانة ديگري، غير از حجرة كنار مسجد داشته است؛ همچنان كه برخي از ديگر صحابه، علاوه بر بيت جوار مسجد، خانة ديگري داشته‌اند. گفته‌اند كه پيامبر خدا زميني را در غرب بقيع براي ساختن منزل تقطيع كرد و هر قطعه‌اي را در اختيار يكي از مهاجرين قرار داد؛ از جمله حضرت امير (عليه السلام) و ابوبكر و عثمان، كه مرگ ابوبكر و قتل عثمان هم در همين خانه‌هاي غرب بقيع رخ داد نه در بيوت همجوار مسجد.( 11 )

امّا دلايل و شواهد اين كه حوادث هولناكِ پس از رحلت پيامبر خدا و شهادت حضرت صدّيقة كبري (عليها السلام) در اين خانه اتفاق افتاده، متعدّد است؛ ازجمله:

الف) حضرت صدّيقة كبري (عليها السلام) هنگامي كه براي ايراد خطبه به مسجد آمدند:

«لاثَتْ خِمَارَهَا عَلَي رَأْسِهَا، وَاشْتَمَلَتْ بِجِلْبَابِهَا، وَأَقْبَلَتْ فِي لُمَةٍ مِنْ حَفَدَتِهَا وَنِسَاءِ قَوْمِهَا تَطَأُ ذُيُولَهَا، مَا تَخْرِمُ مِشْيَتُهَا مِشْيَةَ رَسُولِ اللَّه (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) ‏ حَتَّي دَخَلَتْ عَلَي أَبِي بَكْر».( 12 )

«صدّيقه كبري (عليها السلام) خمار (چارقد) خود را بر سر كشيد و چادري بر خود پيچيد، و در ميان گروهي از زنان همدل و زناني از بستگانش، در حالي كه بر دامنه‌هاي چادرش قدم مي‌گذاشت و همچون پيامبر خدا گام بر مي‌داشت به مسجد در آمد.»

پيداست كه ذيل اين وصف، با خروج از حجرة فاطمه (عليها السلام) كه متصل به مسجد بود، سازگار نيست و اگر آن حضرت در آن حجره بود، همين كه در كنار باب حجره به سوي مسجد، ايراد خطبه مي‌كرد، همه مي‌شنيدند و حتي نيازي به خروج از

حجره هم نبود، چه رسد به وصف فوق؛ چنان كه راجع به اعتراض امّ سلمه به ابوبكر، هنگامي كه در مسجد بود آمده است: «فأطلعتْ أُمّ سلمة رأسها من بابها وقالت: ...»

نيز آنچه در وصف امير المؤمنين هنگام رفتن حضرت صديقه براي ايراد خطبة فدکيه در منابع آمده است گوياي اين مطلب و شاهد ماست: «و أميرالمؤمنين ينتظر و صولها إليه و يتطلّع طلوعها عليه...»

ب) هنگام حمله به بيت فاطمه (عليها السلام) ، علاوه بر آن حضرت و حضرت امير (عليه السلام) ، عده‌اي از بني‌هاشم و شماري از صحابه نيز در منزل حضرت حضور داشتند و در آنجا متحصّن شده بودند، مانند: عبّاس بن عبدالمطّلب، عتبة ابن ابي‌لهب، سلمان فارسي، ابوذر غفاري، عمّار بن ياسر، مقداد بن اسود، براء بن عازب، اُبيّ بن كعب، سعد بن أبي وقّاص، طلحة بن عبيدالله.( 13 )

پيداست كه اقامت و تحصّن اين عده در حجرة كوچكِ همجوارِ مسجد ممكن نبوده است.

ج) با توجه به قطعي بودن دفن حضرت صدّيقة كبري (عليها السلام) در حجرة مذكور، سخنان حضرت امير (عليه السلام) پس از دفن، شاهد آن است كه حضرت در آن حجره ساكن نبوده است:

«السَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَعَنِ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جِوَارِكَ (بُقعَتِكَ ـ خ‌ل) وَالسَّرِيعَةِ اللَّحَاقِ بِكَ، وَالسَّلاَمُ عَلَيْكُمَا سَلاَمَ مُوَدِّعٍ، لاَ قَالٍ وَلا سَئِمٍ، فَإِنْ أَنْصَرِفْ فَلاَ عَنْ مَلاَلَةٍ، وَإِنْ أُقِمْ فَلاَ عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِين‏».( 14 )

بنابراين، جواب درست به اشكال ابن‌روز‌بهان و ديگر ابهامات همين است كه ذكر شد. و جواب مرحوم مظفّر در دلائل الصدق به ابن‌روز بهان ناتمام است:

«... إنّ إحراق بيت فاطمة (عليها السلام) لا يستلزم إحراق غيره لوجود الآجر والطين، فيمكن الإطفاء قبل السراية».( 15 )

اشكال ديگري را برخي مطرح كرده‌اند كه پاره‌اي جواب ها به آن ناقص است. اشكال كرده‌اند كه حضرت صدّيقة كبري (عليها السلام) در جواب به حديث ساختگي ابوبكر: «نحن معاشر الأنبياء لا نُورَث» به عمومات آيات ارث در قرآن كريم و نيز ارث سليمان از داود (عليهما السلام) و مانند آن تمسّك كرده اند. در حالي كه حديث ابوبكر از عمومات ارث اخصّ مطلق است و اين دو قابل جمع عرفي‌اند.

از سوي ديگر آيات ارث بردن برخي از وارثان پيامبران از آن ها، اخصّ مطلق است كه حديث جعلي ابوبكر، و اين دو از نظر دِلالي قابل جمع عرفي‌اند. بنابراين، به اين حديث، فقط اشكال سندي مي‌توان وارد كرد نه دلالي؛ مانند مخالفت باقرآن.

مثلاً قرطبي در تفيسرش گويد:

«ويحتمل قوله (عليه السلام) : «إنّا معشر الأنبياء لا نُورَثُ» أن يريد أنّ ذلك من فعل الأنبياء وسيرتهم، وإن كان فيهم من وُرِثَ ماله كزكريّاء علي أشهر الأقوال فيه، وهذا كما تقول: إنّا معشر المسلمين إنّما شغلتنا العبادة، والمراد أن ذلك فعل الاكثر.

ومنه ما حكي سيبويه: إنّا معشر العرب أقري الناس للضيف».( 16 )

همچنين فخر رازي در تفسير آيه يازدهم سوره نساء گويد:

«الموضع الرابع من تخصيصات هذه الآية ما هو مذهب أكثر المجتهدين أنّ الأنبياء: لا يُورَثون، و الشيعة خالفوا فيه...».( 17 )

فضل بن روزبهان هم در نقد سخن علاّمة حلّي در نهج الحق مي‌نويسد:

«... فصار عنده [أي عند أبي‌بكر] دليلاً قطعيّاً مخصّصاً للعمومات الواردة في بيان إلارث...».( 18 )

عالمان بزرگوار شيعه به اين اشكال هم پاسخ‌هايي داده‌اند كه برخي دقيق و صحيح و برخي ناصواب است.( 19 )

از جمله جواب‌هاي دقيق و درست، سخن علاّمه اميني در «الغدير» ( 20 ) و دومين پاسخ فخر رازي از قول علماي شيعه( 21 ) و نيز توضيح آيةالله سيّد عزّ الدين حسيني زنجاني در شرح خطبة حضرت زهراست( 22 ) كه چون همة اين كتاب ها در دسترس‌اند به ذكر نشاني سخن آن ها بسنده مي‌كنم و از نقل مشروح سخنانشان چشم مي‌پوشم.

نكته: حديث ساختگي: «نحن معاشر الأنبياء لا نُورَثُ، ما تركناه صدقة» در بيشتر كتاب هاي چاپ شدة عالمان شيعه و نيز در منابر و خطبه‌ها، به اشتباه «لاُنوَرِّثُ» ضبط شده و خوانده مي‌شود. شيخ مفيد هم رساله‌اي دارد با نام رسالة حول حديث «نحن معاشر الأنبياء لا نُورَثُ» كه درچاپ كنگرة شيخ مفيد، روي جلد و در صفحة عنوانِ آن «لا نُوَرِّث» ضبط شده، ولي قطعاً اشتباه بوده وصحيح آن همچنان كه در كتب عامّه و بحار الأنوار مرحوم مجلسي ضبط شده است ـ «لا نُورَثُ» است. در اين باره اندكي در «جمع پريشان» توضيح داده‌ام و اينجا بيشتر به آن نمي‌پردازم( 23 ).

قصّه: اين قصَّه را تاكنون در كتابي نديده‌ام و براي ثبت در تاريخ در اينجا مي‌نويسم و آن را از حضرت آية الله بهجت (دام ظلّه) شنيده‌ام. ايشان گفتند: روزي علماي اهل سنت در بغداد جلسه‌اي تشكيل دادند و از عالم بزرگ شيعه شيخ محمّد حسن مظفّر صاحب «دلائل الصدق» يا يكي ديگر از بزرگان خاندان مظفّر خواستند كه براي مناظره دربارة امامت در آن جلسه حاضر شود. هنگامي كه وي حاضر شد، از او پرسيدند: «نظر شما در خصوص دستور پيامبر به ابي‌بكر درهنگام بيماري‌اش چيست؟ آنگاه كه به ابوبكر فرمان داد به جايش نماز بخواند و امام جماعت شود؟ هنوز سؤال آنان تمام نشده بود كه مظفر به آن پاسخ داد و چنان عالمان سنّي را مات و مبهوت كرد كه «كأنّ علي رؤوسهم الطير» همه ساكت شدند و هيچ كس هيچ حرفي نتوانست بر زبان بياورد و مجلس مناظره به نفع مظفّر خاتمه يافت و از هم پاشيد. جواب مرحوم مظفّر تنها يك جمله بود، وي پيش از تمام شدن سؤال به سرعت گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُر!»

يعني بر فرض كه پيامبر در بيماري‌اش به ابوبكر چنين دستوري داده باشد، خود اهل سنّت روايت كرده‌اند كه وقتي پيامبر خدا فرمود: «إيتوني بقلم و دواة...» عمرگفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُر!» و شماكه سخنان پيامبر در بيماري را ـ معاذالله ـ هذيان مي‌دانيد، پس دستور نماز به ابي‌بكر هم يكي از همان هذيانهاست!

آية الله بهجت مي‌فرمود: اين جواب مسلّماً نوعي كرامت و امري خارق العاده است و هيچ جوابي در آن مجلس، مانند اين پاسخ ويرانگر و كوبنده نمي‌توانست باشد.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

پي‌نوشت‌ها:

1. بنابه نقل ابن ابي الحديد در شرح نهج البلاغه، ج16، ص251 در كتاب سقيفه جوهري آمده است: «آنگاه كه فاطمه (عليها السلام) دريافت كه ابوبكر مي‌خواهد فدك را به او ندهد... به مسجد آمد و خطبه خواند.» نيز.ر.ک.به: احتجاج، ج1، ص253

2. ابن ابي الحديد گفته كه اين خطبه ده روز پس از رحلت رسول خدا (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) ايراد شده. رك: شرح نهج البلاغه، ج16، ص251

3. شواهد و روايات معتبر اين موضوع را حجّة الاسلام و المسلمين جناب آقاي محمّد صادق نجمي در كتاب تاريخ حرم ائمّه بقيع، صص151 ـ 113 ذكر كرده‌اند.

4. ر.ک. به : دلائل الصدق، ج3، صص80 ــ 79

5. بيوت الصحابة حول المسجد النبوي الشريف، صص172-171

6. اين حاصل سخنان مرحوم كمره‌اي در كتاب مذكور است كه ساله پيش خوانده‌ام و الان آن كتاب در دسترس نبود تا عين سخن ايشان را نقل كنم.

7. وفاء الوفا، ج2، ص469، بنا به نقل تاريخ حرم ائمّه بقيع، ص159

8. اخبار المدينة، ج1، ص54، بنا به نقل تاريخ حرم ائمهّ بقيع، ص160

9. وفاء الوفا، ج2، ص918، بنابه نقل تاريخ حرم أئمّه بقيع، ص160

10. وفاء الوفا، ج2،ص466، بنابه نقل تاريخ حرم ائمّه بقيع، ص160

11. ر.ک. به : تاريخ حرم ائمّه بقيع، صص159 - 158. البته اين سخن از مؤلّف محقّق اين كتاب است و بايد پژوهش بيشتري دربارة آن صورت گيرد.

12. شرح نهج البلاغه، ج16، ص251، بنا به نقل الغدير، ج7، ص260، چ جديد؛ احتجاج، ج2، ص3

13. منابع متعدد اين موضوع را علاّمه عسكري در كتاب سقيفه، صص76 و 77 ذكر كرده‌اند.

14. نهج البلاغه، ص319-320، خ202، (صبحي صالح، نيز رك: تاريخ حرم ائمّه بقيع، صص122-121

15. دلائل الصدق، ج3، ص89

16. الجامع لاحكام القرآن، ج13، ص164

17. التفسير الكبير، ج9، ص210، ذيل آيه 11 از سوره نساء .

18. دلائل الصدق، ج3، ص44. نيز رك: اللمعة البيضاء، صص833 ـ 813

19. ر.ک. به: دانشنامه امام علي (عليه السلام) ، ج8، ص377-384، مقاله «فدك»؛ دلائل الصدق، ج3، صص41-40؛ اللمعة البيضاء، صص823 ـ 813

در پاسخ اين ايراد شايد بتوان گفت كه «نحن معاشر الأنبياء لا نُورَث» آبي از تخصيص است، چون عدم ارث را يكي از ويژگي‌هاي نبوّت مي‌شمارد، همان گونه كه آيه شريفه «ان يتّبعونَ الاّ الظَّنَّ و إنَّ الظَّنَّ لا يُغني مِنَ الْحَقِّ شَيئاً» [نجم (53): 28] آبي از تخصيص و تقييد است [رك: مصباح الاُصول، ج2، ص114]. بنابراين با آيات ارث برخي وارثان از انبيا قابل جمع عرفي نيست و با آنها مخالفت تبايني دارد، و چون مخالفت تبايني دارد از حجيّت ساقط است. و چون از حجيّت ساقط است عمومات ارث را هم نمي‌تواند تخصيص بزند، هر چند- با قطع نظر از عدم حجيّت- از عمومات ارث اخصّ مطلق و با آنها قابع جمع است. با اين بيان، با قطع نظر از هر دليل ديگري، مي‌توان گفت حديث ابوبكر با قرآن به نحو تباين مخالف و از حجيّت ساقط است.

20. الغدير، ج7، صص266 ـ 257، چ جديد، صص197-190، چ قديم.

21. التفسير الكبير، ج9، صص211- 210، ذيل آيه 11 از سورة نساء.

22. شرح خطبه حضرت زهرا (عليها السلام) ، صص540ـ 533، 589-580، 595- 594، چاپ هشتم.

23. جمع پريشان، ج1، صص18، 74، مقاله «الجواد قد يكبو»